

## به نام خدا

### خلاصه

کتاب خاطرات سفیرخاطرات یک خانم ایرانی مسلمان به نام نیلوفرشادمهری است و به عنوان دانشجوی ممتاز برای ادامه تحصیل دکترایش بورس شده و به فرانسه می رود و حوادث و اتفاقاتی که برایش می افتد را به مخاطبش انتقال میدهد.

شروع داستان از آنجاست که نیلوفر وارد یک خوابگاه در کشور فرانسه به نام لکن میشود و تمام وقایعی که در یک سال از لحظه ی ورود و این که چگونه و چه کسی دنبالش اومده و در مورد استادانش و هم کلاسی ها و تا بازگشتش بعد از یک سال به ایران ادامه می دهد.

به نظر نویسنده (نیلوفر) دوران تحصیل جدای از آموزه های علمی و دانشگاهی، تجربیات زندگی اجتماعی را هم همراه دارد و حتی تجربیات بیشتر از آموزه های علمی است. داستان از این قرار بود که وقتی نیلوفر وارد شهر فرانسه شد استادی که قرار بود با او کار بکند بخاطر پوشش و حجابش که کاملاً بسته و اسلامی بود او را قبول نکرد و نیلوفر به دومین دانشگاهی که قبول شده بود رفت. در آنجا با هر کسی که برخورد داشت اولین سوال در مورد حجاب و قومیتش بود و در مورد آقایان که وقتی سلام میدادن و نیلوفر با کمال احترام برایشان توضیح میداد، اولین روزی که نیلوفر به خوابگاه رفت و باز هم بچه های خوابگاهی در مورد حجابش می پرسیدند و باز نیلوفر توضیح میداد. روز بعد که نیلوفر رفت با ملیکا که منشی استاد تزش صحبت کند و یک مرد فکر کنم معاون لا براتور بود با نیلوفر آشنا شد و وقتی فهمید مسلمان و ایرانی هست درست است که آیا مسلمان ها میتونن چهار تازن بگیرن؟

ولی توی فرهنگ ما رواج نیست و نیلوفر جواب داد اسلام توصیه نکرده که مردا چهار تازن بگیرن در واقع اسلام تعداد همسران یک مرد را محدود کرده است چون قبل از

اسلام مردا هر کدام اشان تعداد زيادی زن داشتند چون وقتی جنگ اتفاق ميافتاد زنان شوهرشان را از دست مي دادند و کسی نبود که سرپرستيشان را برعهده بگيرد به همين علت و بارضايت همرشان سرپرستی زنان ديگر را نيز برعهده ميگرفتند و بعدهم گفت که همين مردای فرانسه چون زناشون نميتونن بينن مرداشون زناي قانونی دارن بازنان، غير قانونی وارد رابطه ميشود.

همون شب در خوابگاه امبروژا که آمريکايی بوده ولی از کشورش دل خوشی نداشت و راضی نبود بانيلوفر آشنا شد و دوست شدند و فردای آن شب یکی از اساتيد بچها رابه یک همایش دعوت کرده بود. نيلوفر بعد از همایش سرميز ناهار بود و نميدونست چه چیزی بخورد چون همه ي غذاهاشون مارمولک و گوشت جک و جونور بود خلاصه آن روز نتونست غذا بخورد و گشنه ماند.

مهمونای خوابگاه: یک شب به خوابگاه چند تا پسر می آیند و می خواهند با نيلوفر آشنا بشوند چون شنیده بودن ایرانی و شيعه بوده در مورد مذهبش ميخواستند بپرسند نيلوفر را پيدا کردند و باهم بحث کردند که در ايران هم سنی وجود دارد چطور اونا باشما کنار می آیند و جنگ و دعوايی نداريد و نيلوفر گفت آن ها هم عقايد خودشون رو دارند و ما هم عقايد خود رو داريم و به يکديگر احترام ميزاريم و دوباره سر خلافت امام علی (ع) بحث شد و نيلوفر گفت که چطور حضرت ابوبکر وقتی وقتی پیامبر گفته بود که بعد از من علی خليفه شما ايت و اولين کسی که به حضرت علی تبریک گفت ابوبکر بوده است اما به حرف پیامبر گوش ندادند و خودشان خليفه شدند. پسره گفت که خلفا خود مردان عاقل و قابل اعتمادی هستند حتما تصميمی که صلاح اشان است را گرفته اند و دآخر بحث به عمر رسيد که پیامبر درباره ي عمر گفتند اگر خدا بعد از من پیامبری ميخواست انتخاب کند اون تو بودی. و نيلوفر گفت: اگر عمر عادل باشد پس چرا رفت و در خانه ي دختر پیامبر را آتش زد و چرا دختر پيامبر را کتک زده است اين چجور عدالتيه؟ و گفت که اين ها را از کتاب اهل سنت

خوانده است. حالا روز بعد یکی از بچه ها او مد پیش نیلو و دوست داشت با او حرف بزند و در مورد اسلام و این که چه دعاهایی وجود دار و چه کتاب های معروفی است. نیلو کتاب مفاتیح الجنان را با خود داشت پسره گفت پس کلید بهشت دست ایرانیان است به من هم بده تا بخوانم نیلوفر اجازه داد بهواند و آن دعای کمیل بود پسره وقتی داشت میخوند گریش گرفته بود.

یک روز قبل از این که همه برگردند به کشور خودشان، امبروژا از نیلو میپرسد که کی میشود که دنیا عوض شود و همه چی خوب شود. نیلوفر گفت که وقتی امام مهدی ظهور کند همه چی عوض میشود و دنیا تغییر میکند و گلستان میشود. امبرو خواست که مسلمان شود ولی نیلوفر بهش گفت که تو با این اطلاعات کمی که داری نمیتوانی تغییر دین بدهی امکان دارد که جابزنی. برو در مورد اسلام تحقیق کن و اطلاعاتت را کامل کن تا عاقلانه انتخاب کنی. و دیگر آخر سال بود و این دو دوست داشتنی از هم خدافظی کردند.

بارزترین موضوع کتاب حجاب است و اینکه خانم شادمهری چگونه باید با مردان مواجه شود و این موضوع به تناوب تا آخر کتاب همراه با تجربیات مختلف نویسنده، خواننده را با خود همراه می کند آن چنان که موضوع کناری حجاب یعنی دست دادن با مردان تذکر داده می شود و صد البته به نوع پوشش دانشجویان فرانسوی یا غیر فرانسوی و نیز مردم فرانسه نقد وارد می کند که خب بی راه هم نمی رود و پذیرفتنی است.

موضوع دیگری که خواننده را ناخودآگاه با خود همراه می کند و نوک تیز انتقاد را به نظام فکری سنتی حاکم بر برخی سیاستگذاران حاشیه ای دانشگاه های ایران وارد می سازد نوع تعامل و همزیستی و نگاهی فراجنسیتی به دانشگاه و دانشجویان و البته این دریافتی است که کتاب به خواننده منتقل می کند و ما ظاهراً نمی دانیم که

آیا خانم شادمهری آگاهی‌های خصوصی‌تری در مواجهه با این موضوع دارند یا خیر اما آنچه از کتاب دریافت می‌شود اینکه دانشجویان فارغ از جنسیت در یک خوابگاه زندگی می‌کنند و تعاملات انسانی و عاطفی خود را دارند. با هم در یک آشپزخانه غذا می‌خورند. موسیقی مورد علاقه‌شان را به یکدیگر معرفی می‌کنند. درباره موضوعات مختلف با هم بحث می‌کنند و در یک جمله با هم و در کنار هم زندگی علمی و تحصیلی خود را اداره می‌کنند، فارغ از هر نژاد و ملیت، عقیده و اندیشه و مذهب.

توصیفات نویسنده کتاب از شرایط فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی مردم فرانسه و نیز وصف دین‌داری در فرانسه بسیار قابل تأمل است و این آخری نشان از یک بحران هویتی در غرب (فرانسه) دارد. این توصیفات در کنار شرحی که از زبان «امبروژا» درباره امریکا ارائه می‌دهد در یک لحظه خواننده را دچار یک یأس فلسفی! می‌کند که عجب! غرب چنین شکل و شمایلی دارد؛ اما هیچگاه به این ابهام پاسخ داده نمی‌شود که این غرب (اعم از اروپا یا امریکا) همان است که اکنون تولیدکننده علم و صنعت است و این مهمترین برتری در دنیای مدرن و صنعتی امروز است و همین سبب شده تا خانم شادمهری هزاران کیلومتر آن طرف‌تر از وطنش، مجبور به پذیرش شرایط آنان شود.

آنچه کتاب به خواننده القا می‌کند اینکه حتما نویسنده مطالعات گسترده‌ای در مسیحیت و نیز آگاهی لازم از منابع روایی اهل سنت دارد و در مقام یک کارشناس تاریخ اسلام با صراحت لهجه استدلال می‌کند و البته در موارد متعدد تأکید می‌کند که در حال نماز بوده یا برای نماز آماده می‌شده است و این همه غیر از مطالعات تحصیلی و درسی در رشته‌ای تخصصی و در مقطعی تخصصی‌تر است و البته نباید از

حق بگذریم که خاطره‌گو گاه اعتراف می‌کند که «خیلی چیزا بود که اگه ازم می‌پرسیدن، نمی‌دونستم چه جوری باید جواب بدم [...]» و من امیدوارم این اعتراف به مثابه «تجاهل العارف» نباشد.

بعد بنظر من اطلاعات خیلی کاملی داشتند اما وقتی با دانشجوهای کشورهای اندونزی و یک سری دانشجوهای دیگر کشور آن‌ها را به حالت تمسخر مینگردوبرای آن‌های جایی برای دفاع از کشور خود نمیگذراد.

درمورد دوست نیلوفر (امبروژا) جایی که امبرو گفت: نیلو کی میشود که تمام دنیا عوض شود وهمهچی خوب شود ووقتی نیلو گفت وقتی امام زمان ظهور کندوامبرو خیلی تحت تاثیر قرار گرفت ودوست داشت همانجا دینش را عوض کند. این‌ها همه تاثیری است که اطلاعات بالا ودرستی دینه نیلو بوده است. درکل کتاب خیلی جالبی برای کسی که به تنهایی درکشور غریبه قرار میگیرد وانها خودش محجبه واسلامی است است.

من درجایی که نیلو با چندتا پسر که درمورد خلافت امامان باهم بحث کردن و سوال یکی از پسرها این بود که گفت: پیامبر به عمر گفته که قطعا اگر خدا بعداز من میخاست پیامبری بیاورد قطعا ویقینا آن تو بودی. نیلو با عقیده آن‌ها مخالفت کرد من خودم بشخصه دوست دارم کتاب اهل سنت هارو بخونم وببینم که آیا عمر درخانه ی دختر پیامبر را آتش زده واورا کتک زده است؟

با خواندن این کتاب این حس درمن بوجود آمد که درمورد همه ادیان مطالعه کنم درمورد کتاب هاشون وببینم چه اتفاقاتی افتاده است. واقعا کتب تاثیر گذاری است.